تحلیل سبک‌شناسی رباعیات مهستی گنجوی

(۲۷۲-۲۴۵ مجله علوم ادبی)
تاریخ دریافت ۱۳۹۴/۱۰/۲۴
تاریخ پذیرش ۱۳۹۵/۰۳/۲۵

دکتر محمّدرضا نجّاریان[۱]

چکیده

مهستی گنجوی (۴۹۰-۵۷۷ ق.) بانوی شاعر ایرانی در سده ششم هجری، پس از خیام برجسته‌ترین رباعی‌سرای ایران به شمار می‌آید. وی را همچنین پایه‌گذار مکتب "شهر آشوب" در قالب رباعی شناخته‌اند که بعدها در عصر صفوی رواج بیشتری یافت. در شعر مهستی وجود فعل‌ها و واژگان فارسی کهن همچون: بخسبم، آهیخت، پار، تنک خام؛ تلفظ‌های کهن، مثل قافیه خوش با آتش و کَش و نیز کاربرد بایستن و شایستن در معنای تام دلالت بر تأثیر پذیری شاعر از سبک خراسانی است. ایهام، شهر آشوب، مراعات نظیر، کنایه، تشبیهات مرکب و تفضیل و حسن تعلیل و ایهام هنری و جناس بخصوص مرکب از جمله آرایه‌های برجسته رباعیات مهستی هستند. در میان اشعار شاعر، بسامد مضمون‌های غنایی و ارج نهادن به مقام معشوق، اندیشه خیامی و خوش باشی، شهر آشوب‌ها، نکته های طنز آمیز و هزلیات قابل تأمل است. در این مقاله سعی بر این است تا سبک رباعیات مهستی در سه لایهٔ زبانی و ادبی و فکری تحلیل شود.

کلید واژه‌ها: مهستی گنجوی، شعر، سده ششم هجری، رباعیات، سبک شناسی.

---

۱ . دانشیار گروه زبان و ادبیّات فارسی دانشگاه یزد reza_najjarian@yahoo.com

۱. مقدمه

مهستی گنجوی (۴۹۰ –۵۷۷ ق.) پس از خیام برجسته‌ترین رباعی‌سرای ایران به شمار می‌آید. وی را همچنین پایه‌گذار مکتب "شهر آشوب" در قالب رباعی شناخته‌اند که بعدها در عصر صفوی رواج بیشتری یافت. زادگاه او شهر گنجه بود. او چنگ، عود و تار را به زیبایی می نواخت (گلچین معانی،۱۳۴۶ :۲۱۲). گویند او روزی به سلطان سنجر گفت (من از کنیزان سلطان کهستم)؛ یعنی ناچیزتر و کوچکترم. پادشاه پاسخ داد (مه استی) یعنی بزرگتر هستی. مهستی این واژه را با اندک تخفیفی برای گرامی‌داشتن گفتهٔ پادشاه، تخلص خود ساخت (مشیرسلیمی، ۲۵۷:۱۳۳۵).

مشهور است که مهستی همسر امیراحمد پسر خطیب گنجه بوده‌است. مهستی مدتی در گنجه اقامت داشت و سپس مجبور به ترک آنجا شد و به زنجان و بعد به مرو رفت و در آنجا از مقربان و مصاحبان دربار سلطان سنجر سلجوقی (۵۱۱–۵۵۲ ق.) شد و در همان جا با حکیم عمر خیام ملاقات داشت. او بنا به گفته بعضی از تذکره‌ها، ظاهراً از نویسندگان دربار بوده، زیرا به اسم مهستی دبیر نیز معروف است. وی در۵۳۲ ق. که سلسله سلجوقی به دست غزنویان برچیده شد، از مرو خارج شد و به گنجه بازگشت و با احمد خطیب، فرزند

خطیب گنجه ازدواج کرد. مهستی در بدیهه گویی و هزل دست داشت و در سرودن رباعی ماهر بود. عمده آثار او پس از دست یافتن ازبکان به شهر هرات از میان رفت (اثرآفرینان، ج ۵، ۱۳۸۰: ۳۲).

دیوان اشعار مهستی نیز به جا نمانده و رباعی‌هایی به نام او در نزهۀالمجالس، مونس‌الاحرار (تألیف در قرن هشتم) و مجموعه‌ها و تذکره‌ها به دست آمده است. مهستی در سه قالب غزل، قطعه و رباعی شعر سروده است:

مهستی ۹ غزل دارد (۲۹بیت): یک غزل۸ بیتی، یک غزل ۴ بیتی و ۷ غزل دیگر که هیچکدام از ۳ بیت تجاوز نمی کند؛ مثل ستایش یک زن عاشق از پسرکی تیرانداز

کاشکی انگشتوانت بودمی — تا درانگشتت همی فرسودمی
تا هرآنگاهی که تیر انداختی — خویشتن را کج بدو بنمودمی
تا بدندان راست کردی او مرا — بوسه‌ای چند از لبش بربودمی

(دیوان، ص ۷۶)

او ۱۸ قطعه و جمعاً ۵۰ بیت سروده است: یک قطعه ۵ بیتی، یک قطعه۸ بیتی و ۱۶ قطعه دیگر. هیچ‌کدام از ۳ بیت تجاوز نمی‌کند و نشان می‌دهد که شاعر در سرودن اشعار بلند مهارتی ندارد.

مهستی حدود ۳۳۸ بیت رباعی دارد (یعنی۸۱ درصد ابیات). مهارت این شاعر در سرودن رباعی بوده، خاصه اینکه رباعیات او اغلب به مضامین تغزلی اختصاص دارد. او نخستین کسی است که شهرآشوب سرایی را در حوزۀ رباعی بنیان نهاد. رباعیات او در سه بخش است:

الف: رباعیات معتبری که در ۱۵ مأخذ، بین سال‌های ۶۳۰ هجری تا پایان قرن نهم به نام مهستی ثبت شده است و تعدادشان ۱۵۵ رباعی است.

ب: رباعیات گروه دوم، شامل ۳۷ رباعی از روی ۱۰ مأخذ. این ۳۷ رباعی در مقایسه با رباعیات بخش نخست از اعتبار ضعیف‌تری برخوردارند.

ج: بخش سوم ۱۰۶ رباعی دارد. در بخش سوم رباعیاتی آمده است که فقط در آثار معاصران دیده می‌شوند؛ ازاین رو اعتباری بر آنان متصور نیست (قیصری،۱۳۸۶: ۵۶).

۱.۱. بیان مسئله

مهستیِ گنجَوی بانوی شاعر ایرانی در سدهٔ ششم هجری است. شعر مهستی از دیدگاه زبانی در کاربرد واژه‌ها و فعل‌های کهن برجسته است. شعر مهستی از دیدگاه ادبی در صنعت"ایهام"، کنایه، تشبیهات مرکب و تفضیل قابل تأمل است. مهستی از نظر فکری نیز مانند خیام به خوش باشی و شادمانی فرا می‌خواند. به نظر می‌رسد رباعیات مهستی از دیدگاه زبانی، ادبی و فکری با وجود سبک خراسانی رگه‌های سبک عراقی را داراست.

۱.۲. پیشینهٔ تحقیق

تاریخ گزیده از حمد الله مستوفی، قدیم‌ترین منبعی است که مهستی را معاصر سلطان محمود غزنوی می‌داند. مترجم *مجالس النفائس*، نظر حمدالله مستوفی را تکرار می‌کند، اما دولتشاه سمرقندی در *تذکرهٔ الشعرای* خود و عطار در *الهی‌نامه*، مهستی را همزمان سلطان محمود سلجوقی شناسانده‌اند و سرانجام، صاحب *تذکره روز روشن* می‌گوید مهستی و همسرش با سلطان محمد پسر ملکشاه سلجوقی معاصر هستند (محرابی،۱۳۸۲: ۷).

کتابی ظاهراً از قرن هفتم شامل مناظرات مهستی با امیراحمد (مشتمل بر ۱۸۵ رباعی از زبان پورخطیب و ۱۱۰ رباعی از زبان مهستی) در دست است که احمد سهیلی خوانساری آن را کتاب قصه‌ای مجعول و حاوی اشعار سست و ناخوش می‌داند (سهیلی ،۱۳۷۱: ۴۹). بر اساس ترانه‌های موجود در همین کتاب، فریتز مایر[1] شرق‌شناس آلمانی کتابی به نام *مهستی زیبا*[2](۱۹۶۳) فراهم آورده است. طاهری شهاب در *دیوان مهستی* (۱۳۳۶) و احمد سهیلی خوانساری در *رباعیات مهستی دبیر* (۱۳۷۱)، رباعی‌های مهستی را گردآوری کرده‌اند. در *نزهةالمجالس* ۶۱ رباعی به نام مهستی آمده که کهن‌ترین و مؤثق‌ترین

1.Fritz Meier (1912-1998)
2. Die Schöne Mahsatī

مجموعه ترانه‌های مهستی است (خلیل شروانی،۱۳۷۵: ۱۲۷). رشید یاسمی درمقاله‌ای کوتاه درباره این شاعر نوشته است: «اگر شعرای مقلد و سفینه نگاران بی تتبع، اوزبکی نمی‌کردند از حمله اوزبکان این خسارت به مهستی و به ادبیات ایران وارد نمی‌آمد». سید محمد علی جمال زاده در مقاله‌ای با عنوان "دیوان مهستی گنجوی" (۱۳۴۹) می‌نویسد: این دختر گنجوی (اگر واقعاً زاییدهٔ گنجه باشد) گذشته از ذوق و خوش‌رویی و شیرین بیانی و طبع شعر و آزادی فکر و کردار، از نعمت زیبایی و غنج و دلال هم بی نصیب نبوده است.

در *تاریخ گزیده*، مهستی را هم دورهٔ سلطان محمود غزنوی نقل کرده‌اند. پس مهستی در سال‌های نیمهٔ دوم قرن پنجم هجری درگنجه از مراکز ادبی آذربایجان چشم بر جهان گشوده است. شعر او آنجا که در"تجنیسات" راه دارد در کمال استادی است و آنجا که "ایهام" دارد در کمال رندی است و اگر "شهر آشوب" باشد، شهر آشوبی است بی‌نظیر و وقتی "مراعات النظیر" است، مراعاتش بی‌نظیر» (مستوفی،۱۳۶۴: ۳۰).

۱.۳. ضرورت تحقیق

مهستی در سه قالب غزل ، قطعه و رباعی شعر سروده است؛ اما مهارت این شاعر در سرودن رباعی بوده است. رباعیات او اغلب به مضامین تغزلی اختصاص دارد و او نخستین کسی است که شهرآشوب سرایی را در حوزهٔ رباعی بنیان نهاد. بنابراین ضروری به نظر می‌رسد تا سبک رباعیات او را بیان کنیم.

۲. سبک رباعیات مهستی

۲.۱. سطح زبانی

ردیف و قافیه

شاعر در ۶۰ درصد اشعار، خود را ملزم به آوردن ردیف کرده است. ۶۳ درصد ردیف‌ها، فعل هستند. بیشتر قافیه‌ها از نوع اسم هستند. مهستی در قافیه "صامت+ مصوت بلند" را بیشتر به کار برده است .

موسیقی درونی و بدیع لفظی

از بین حدود ۱۶۹ رباعی در ۳۲ رباعی (۱۸/۹ درصد رباعی‌ها) قافیه در مصراع سوم آمده که آن را می‌توان قافیه درونی به حساب آورد . از ۴۱۷ بیت ۱۴ بیت صنعت جناس دارد. بنابر این شاعر چندان به موسیقی درونی توجهی نداشته است، ولی بسامد جناس مرکب شایان توجه است.

جناس مرکب

ای بت به سر مسیح اگر ترسایی — خواهم که به نزد من بی ترس آیی
گه چشم ترم به آستین خشک کنی — گه بر لب خشک من لب تر، سایی
(دیوان: ۶۸)

آن زلف شکسته را ز رخ یکسو زن — بر هر دو طرف مزن تو بر یک سو زن
گر آتش عشق تو فتد یک سوزن — یک سو همه مرد سوزد و یک سو زن
(دیوان: ۶۲)

مفهوم و معنای "یک سوزن" ها چنین است به ترتیب: (به کناری بزن)، (بر یک طرف بزن)، (به اندازه یک سوزن خیاطی)، (از یک سو، زن و از سوی دیگر مرد).

تکرار

بیست بیت صنعت تکرار دارد (۶ بیت واج آرایی و ۱۴ بیت تکرار حروف)؛ مثل چشم که از نظر علمای علم معانی از عیوب فصاحت در کلمه است و جزء اطناب ممل محسوب می‌گردد:

چشمم چو به چشم خویش چشم تو بدید — بی‌چشم تو خواب چشم از چشم پرید
ای چشم همه چشم به چشمت روشن — چون چشم تو چشم من دگر چشم ندید
(دیوان: ۴۲)

ای روی تو از تازه گل پرپر به — وز چین و ختا و خلّخ و بربر به
صد بنده بربری تو را بنده شده — بر، بربر بنده نه که بر، بربر به
(دیوان: ۶۴)

نوشین لب او دوش به لا لا می گفت — صد نکته به از لؤلؤ لالا می گفت
گفتا ندهم کام فلان بیچاره — لالاش که لال باد لالا می‌گفت
(دیوان: ۴۰)

التزام عناصر اربعه

بگذشت پرپر، باد بر لاله و ورد — دی خاک چمن سنبل‌تر، بار آورد
امروز خور آب شادمانی زیراک — فردات همه آتش غم باید خورد
(دیوان: ۴۸)

که علاوه بر التزام کلمات (باد، خاک، آب، آتش)، واژگان(پرپر پریروز، دی دیروز، امروز و فردا) را نیز در نظر داشته است؛ تقابل غم و شادی و تصاویر "لاله" و "سنبل" هم بر سری!

الف اطلاق

۹ مورد الف اطلاق در اشعار یافت شد.

ای ترک پسر به حرمتت **ننگریا** — ما را به کنار خویش در **ننگریا**
بر بنده اگر کار چنین ننگریا — ای دیده تو زار زار بر ننگریا
(دیوان: ۶۳)

دی گفتمش آن خوش پسر درزی را　　کـز بهـر خـدا خـوش **ببـرا** درزی را
(دیوان: ۶۲)

حذف صامت آغازین الف

حذف الف از ابتدای کلمه در موارد زیاد یافت شده است. از جمله در حرف اضافه "از"

پندار که هر چه هست در عالم نیست　　**ونگار** که هرچه نیست در عـالم هسـت
(دیوان: ۳۳)

ایام چو آتشکده در سینه ماست　　عـالم همـه در **فسـانه** از کینـه ماسـت
(دیوان: ۴۱)

حذف صامت

حذف صامت ۲۳ مورد در رباعیات یافت شده است .

در خـاک **نشـابور** گـل امـروز امـد　　فردا به هـری بـاد سـمن خواهـد ریخـت
(دیوان: ۳۹)

حذف مصوت

تخفیف مصوت ۵۴ مورد در اشعار یافت شده است

تـن زود بـه خـواری ای جلـب بنهـادی　　وز گفتـه خـویش نیـک بـاز **اسـتادی**
(دیوان: ۷۱)

کامروز **برون** ز جـام مـی نیسـت تـو را　　یـک دوسـت کـه دارد انـدرون صـافی
(دیوان: ۶۷)

ساکن کردن صامت

ساکن کردن مصوت ۱۴ مورد در رباعیات یافت شده است.

بگْـری مگـرت روشـنئی پـیش آیـد　　کـز گریـه شـمع روشـنائی خیـزد
(دیوان: ۴۴)

اکه مرکب یا مصوت مرکب یا آواگروه

تشدید مصوت ۴ مورد یافت شده است.

شب‌ها که به ناز با تو خفتم همه رفت　　در ها که به **نوک** مژّه سفتم همه رفت

(دیوان: ۳۷)

تشدید مخفف

تشدید مخفف ۳ مورد یافت شده است.

هر کار که از کشته خود بر گیرد　　واندر لب و دندان چو **شکّر** گیرد

(دیوان: ۲۸)

لیکن ز پی آنکه تو در چشم منی　　از **تریّ** آن می چکد آب از چشمم

(دیوان: ۱۳۱)

در کوی خرابات یکی درویشم　　زآن **خمّ** زکوه می بیاور پیشم

(دیوان: ۵۸)

تخفیف مشدد

هان ای پسر رواس اینک سه درست　　بستان و مرا پاچه ده از دست نخست

خوه پاچه دست گیر و خوه پاچه پای　　مقصود من اندرین میان پاچه تست

(دیوان: ۷۴)

درست در مفهوم مسکوک زرین است. صاحب آنندراج می‌نویسد: رأس به همزه مشدّد صحیح است و به واو خطاست به معنای کله فروش.

آنی که به لطف تو سراسر نمکی　　چون بر گل تازه بر چکیده نمکی

چون شیر ز پستان لطافت نمکی　　پیغمبری ای دوست ولیکن نه مکی

(دیوان: ۶۸)

۲.۲. سطح لغوی

واژگان عربی

درصد لغات عربی نسبت به سبک خراسانی افزایش و واژگان فارسی سره کاهش پیدا کرده است که حکایت از سبک بینابین و زبان روان و ساده دارد.

مصدر مزید: اشتیاق، امتزاج، توقیع/ مصدر ثلاثی: وصل جمال، عطا، ظلام،نقصان/ اسم مشتق: مطبخ، معدن، معنون، منزل، عالم، بدیع، منور، شفیع، ضعیف، مغفر/ ترکیبات: سبحان‌الله، فی‌الجمله/ جمع: عشاق، مصاحبات/ اسم جامد: حیات، الحق، طعام،جنان، سمک ،بحر، نطع، ربیع ، طرفه.

چهار بیت **ملمع** در میان رباعیات وجود دارد:

ای از تو مرا غصه سودا حاصل　　هجرانک قاتلی و نعم القاتل
در وصف مصور جمال تو سزد　　سبحانک ما خلقت هذا باطل
(دیوان: ۵۵)

بیت تضمین آیه ۱۹۱ سوره آل عمران است به معنای: منزهی تو بیهوده این را نیافریدی.

واژگان فارسی کهن

اسم: مشته، شنگرف، گو، کلک، پور،مهرگان، سیماب، رشک، شاخ، زال، دیده، آزرم، درست- **فعل:** آهیخت، نبشت، بخسبم، بحلی- قید: تنک، زهی، ای دریغا، در حال، پار، دی، زنهار، بر، پریر - عدد: سه صد، دو صد- صفت: تنک خام ، پور، بحل.

آتش چو زدی پریر در ما پیوست　　دی آب رخم ببرد و عهدم بشکست
(دیوان: ۳۹)

از **دیده** من چو اشک گلگون بچکد　　هر لحظه هزار قطره افزون بچکد
(دیوان: ۴۵)

اسم صوت

موارد اندکی اسم صوت در رباعیات دیده می‌شود:

قصـاب یکـی دنبـه بـرآورد ز پوسـت　　در دست گرفت و گفت **وه وه** چه نکوست
(دیوان: ۳۷)

واژگان رکیک

در ۲۰ بیت از دیوان مهستی (که ۱۳ بیت آن مربـوط بـه قطعـه‌هـای اوسـت) واژگـان رکیک به کار رفته است؛ یعنی، ۵ درصد از کل ابیات او. این ابیات در زمرهٔ هجویات قرار نمی‌گیرد و شاعر با توصیفات و نکتـه هـای طنزآمیـز و هزلیـات خـود، قلـم را بـه محـدوده واژگان تابو کشانده است.

مهستی، قاضی شهر و همسر او را به سخره می‌گیرد. قاضی اقرار به پیری و عنین بودن دارد و با استفهام توبیخی فریاد می‌زند کـه: ایـن قحبـه نـه مـریم اسـت ایـن بچـه زکیسـت؟ (دیوان: ۴۲). مهستی زبان حال زنی زحمت‌کش را در برابر مأمور فاسد مالیاتی، که مرتبا از او رشوه و پاره (انعام) طلب می‌کرده، به طنز کشیده است.

واژگان مربوط به مشاغل مختلف

مهستی یکی از شهرآشوب سرایان زمانش بوده و به ۱۶شغل در اشعار خود اشاره کرده است:

قصـاب (ص۵۹ و ۳۸)، سـرباز (ص۲۳)، تیرانـداز (ص۴)، درزی (ص۶۲)، حمـامی (ص۶۵)، فصـاد (ص۷۳)، جولـه پسـر (ص۲۸)، نعلبنـد (ص۲۳)، قاضـی (۴۲)، کفشـگر (ص۴۴)، خباز (ص۳۲)، کـلاه‌دوز (ص۳۶)، مشـاطه (ص۴۰)، درزن‌گـر (ص۴۷) و مـؤذن (۴۷). توصیف شغل قصابی و ابزار و وسایل آن بیش از مشاغل دیگر ذکر شده اسـت. بیـت زیر یک شهرآشوب عالی دربارهٔ دلبر رختشوی است.

بـا ابـر همیشـه در عتـابش بـی‌نـم　　جوینـدهٔ تـاب آفتابـش بـی‌نـم
گـر مردمـک دیـدهٔ مـن نیسـت، چـرا؟　　هرگه که طلب کـنم، در آبـش بـی‌نـم
(دیوان: ۵۹)

واژگان عرفانی

در دیوان مهستی بندرت واژگانی؛ مثل خرابات(دیوان،ص۴۲)، صوفی (دیوان، ص۴۲)، درویش(دیوان،ص۴۲)، می(دیوان،ص۴۴)، قلندر (دیوان، ص ۵۳و۴۵)، رند (دیوان،ص۴۵و۵۳) دیده می‌شود:

هان تا به **خرابات** مجازی نائی　　تا کار **قلندری** نسازی نائی
اینجا ره **رندان** سراندازانست　　جانبازانند تا نبازی نائی
(دیوان: ۵۳)

اصطلاحات دیوانی، علوم و بازی‌ها

قلم، خط، مستوفی: صاحب دیوان استیفا و خراج محسوب می شد؛ نظارت بر جمیع اموال دیوانی، ضبط کل دخل و خرج تمام مملکت را بر عهده داشت. از این رو، متصدی آن از بین معتمدان و خاصان دیوان انتخاب می شد که لزوما شایستگی در این امر معیار انتخاب سلطان برای این پست مهم نبود (دهخدا).

مستوفی عشقت به قلم خواهد داد　　از خط لبت به عارضت پروانه
(دیوان: ۶۵)

مسابقات: کبوتر بازی (ص۶۹)، اسب تاختن (ص۶۹)، موسیقی: مضراب، نی (ص۶۹).

نجومی: قاضی چرخ:

با خلق به داوری بود قاضی چرخ　　وز علم و عمل بری بود قاضی چرخ
بر مشته اگر می برید نیست عجب　　زآن روی که مشتری بود قاضی چرخ
(دیوان: ۳۳)

مشته: «مشت»+ «ه»، پسوند نسبت و تشبیه. پهلوی«موستک». دستهٔ هر چیز را گویند عموماً، همچو دستهٔ کارد و خنجر و تیشه و امثال آن. آلتی باشد از برنج و فولاد که استادان کفش‌دوز چرم را بدان کوبند. افزاری که ندافان و حلاجان بر زه کمان زنند تا پنبه حلاجی شود خصوصاً و آن را به عربی مِدق گویند. (برهان). افزاری که حلاجان و سراجان و

صحافان و امثال اینهاا در دست گرفته بدان کار کنند. مشته نداف و حلاج. ابزاری چوبین که ندافان و حلاجان بر زه کمان زنند تا پنبه حلاجی شود. (ناظم الاطباء). مندف. مدق. آلتی چوبین که سری سخت کلان دارد و دسته کوتاه و حلاجان گاه پنبه زدن به زه کمان همی زنند (دهخدا).

مشتری یکی از بزرگترین سیاره‌های منظومه شمسی است که به چشم انسان، بعد از زهره از سایر سیاره های منظومه شمسی درخشان‌تر است. مشتری را ستارهٔ سعد اکبر می‌دانند و ستاره‌ای از سیارات فلک ششم که به فارسی برجیس نامیده می‌شود. این ستاره را خطیب فلک، قاضی فلک، هرمزد، اورمزد، زاوش، هرمز احور، قاضی چرخ، زواش، زوش، فروزد، مژد، آورسر، هورمز، هورمزد هم می‌نامند. به این جهت ترکیبات متعددی مانند مشتری رای(دارای رای استوار) ، مشتری ضمیر، مشتری طلعت (سعادتمند) و مشتری چهر در ادبیات فارسی وجود دارد (دهخدا).

اما بیشترین اصطلاحات مربوط به شطرنج است:

چون اسب به میدان طرب می‌تازی — از طبع لطیف، سحرها می‌سازی
فرزین و شه و پیاده, فیل و رخ و اسب — خوب و سره و طرفه و خوش می‌بازی
(دیوان: ۶۹)

بس جور کز آن غمزه زیبات کشند — بس درد کز آن قامت رعنات کشند
بر نطع وفا بیار شطرنج مراد — آخر روزی به خانه مات کشند
(دیوان: ۵۰)

اصطلاحات مذهبی

یک دست به مصحفیم ویک دست به جام — گه نزد حلالیم وگهی نزد حرام
مائیم دراین گنبد ناپخته خام — نه کافر مطلق نه مسلمان تمام
(دیوان: ۵۹)

حروف

در شعر مهستی حروف "در" ، "از" ، "که" از سایر حروف بیشتر است. ۹۵ درصد حروف در رباعیات او ساده‌اند که دلیل روانی کلام مهستی و فاصله گرفتن از سبک

خراسانی است و بقیه، مرکب هستند؛ مثل "بجز از"، "از بهر"، "از پی". انواع حرف اضافه "از" با معانی مختلف در اشعار مهستی دیده می‌شود: از جمله با معنی "علت".

هـر شـب ز غمـت تـازه عـذابی بیـنم　　در دیـده بـه جـای آب خـوابی بیـنم
(دیوان: ۵۷)

زرد اسـت ز عشـق خـاک بیـزی رویـم　　ویـن نـادره را بهـر کسـی چـون گـویم
(دیوان: ۵۹)

در اشعار مهستی حرف"تا" بیشتر حرف ربط و به معنای"از آن زمان" است:

تا حلقه به گوش لـب جـون نـوش تـوام　　ای رشک پـری عـاجز و مـدهوش تـوام
(دیوان: ۵۶)

گاهی ابتدا و انتهای غایت و گاهی حرف تحذیر است (خطیب رهبر،۲۷۷):

هـان تـا بـه خرابـات مجـازی نـائی　　تـا کـار قلنـدری نسـازی نـائی
ایـن‌جـا ره رنـدان سـرافرازان اسـت　　جانبازاننـد تـا نبـازی نـائی
(دیوان،ص۶۹)

حرف"به" بیشتر در مفهوم ظرفیت است:

کـامروز هـر آنکـه آبرویـی دارد　　فرداش بـه خـاک تیـره مـی‌بایـد خفـت
(دیوان: ۳۹)

حرف"که" در دیوان مهستی بیشتر حرف ربط است؛که گاهی تأویل به صفت بـرده می‌شود(خطیب رهبر، ۴۱۵).

جان کـو بـه تـن آبـاد بـود هیـچ بـود　　دل گـر بـه جهـان شـاد بـود هـیچ بـود
بادیسـت نفـس کاسـاس عمـر تـو بـود　　بنیـاد کـه بـر بـاد بـود هیـچ بـود
(دیوان: ۴۳)

حرف "را" در دیوان مهستی بیشتر نشانه مفعول است، اما گاهی مبدل فعل است:

جز زهره که را زهره که بوسـد دسـتش　　جز یاره کـه را یـاره کـه گیـرد دسـتش
(دیوان: ۵۴)

۲.۳. سطح نحوی

ساختمان افعال

بسامد افعال ساده نسبت به افعال پیشوندی و مرکب در دیوان مهستی بسیار بالاتر است و این نکته خود نشان دهندهٔ روانی کلام مهستی و دوری از مغلق‌گویی است. از آن گذشته کمبود افعال پیشوندی بیانگر گذشتن از سبک خراسانی و نزدیک شدن به سبک عراقی است.

افعال کهن: مثل زاد در معنای لازم، یا پیشوندی (درساز)

این پیچش و شورش دل از زلف تو زاد　　از مار چه زاید به جز از مار بچه
(دیوان: ۶۴)

با من به کبابی و شرابی درساز　　کاین هر دو ز دیده و ز دل ساخته‌ام
(دیوان: ۵۸)

تلفظ‌های کهن، مثل قافیه کردن خوش با آتش و کَش. تغییر تلفظ ۳ مورد در دیوان یافت شده است.

پیوسته خرابات زرندان خَوش باد　　در دامن زهد زاهدان آتش باد
(دیوان: ۴۷)

امروز خور آب زندگانی زیراک　　فردا همی آتش ز غمش خواهی خَورد
(دیوان: ۴۸)

فعل دعایی

ای باد که جان فدای پیغام تو **باد**　　گر بر گذری به کوی آن حور نژاد
گو در سر راه مهستی را دیدم　　کز آرزوی تو جان شیرین می‌داد
(دیوان: ۴۶)

پیوسته خرابات ز رندان خوش **باد**　　در دامن زهد زاهدان آتش باد
(دیوان: ۴۶)

افعال ناقص معنایی

بایستن در معنای فعل ناقص

جانا دل مسکین من این کی پنداشت　　کز وصل تو ام امید بر **باید** داشت

(دیوان: ۳۳)

بایستن در معنای فعل تام

چون زلف دراز تو شبی **می‌باید** تا با تو بگویم که فراق تو چه کرد

(دیوان: ۴۶)

شایستن در معنای فعل تام

کفشی که ز لعل شکرش آراید تاج سر خورشید فلک را **شاید**

(دیوان: ۴۸)

در بحر غمم ز اشک **شاید** که به لطف نزدیک لب آیی ، به کنارم گیری

(دیوان: ۶۶)

پیشواژک‌های کهن

"همی" به جای "می" در مضارع اخباری

عهدی دارد فلک که تا گرد جهان خود می گردد مرا **همی گرداند**

(دیوان: ۴۸)

از بسکه ز دیدگان **همی ریزم** آب سقای مجاوران کوی تو منم

(دیوان: ۵۷)

صورت دیگر صرف مصدر نیستن

بخت بد ما همی کند سست پئی ور نه تو چنین سخن کمان نیز **نئی**

(دیوان: ۷۱)

جانا نفسی دور **نه ای** از یادم دلتنگ مشو گر ز تو دور افتادم

(دیوان: ۵۶)

حذف "ب" از ابتدای فعل امر

ای پور خطیب گنجه پندی بپذیر بر تخت طرب نشین به کف ساغر **گیر**

(دیوان: ۵۱)

پیشواژک "می" به جای "ب" در امر مؤکد

از تیـر مـژه ایـن دل صـد پـارهٔ مـن　　**مـی‌دوز** و ز پـاره دوخـتن ننگـت نـی
(دیوان:۷۰)

قرار گرفتن "ن" نفی بین "می" و فعل

گفتا که قبـای وصـل مـا **مـی نخـری**　　گفتم که بـه جـان همـی خـرم درزی را
(دیوان: ۳۲)

چون دانستی که دل به گل **می نـدهم**　　رفتـــی و بنفشـــه را شـــفیع آوردی
(دیوان: ۶۷)

نفی فعل امر به وسیله "م" در ابتدای فعل

حمـامی را بگـو گـرت هسـت صـواب　　امشب تو بخسب و تون گرمابـه **متـاب**
(دیوان: ۳۲)

پنـدار **مـــدار** کـین گـره بگشـایی　　دانسـتن ایـن گـره بـه قـدر بشـر اسـت
(دیوان: ۶۶)

پیشواژک "ب" بر سر ماضی تام

تـا شـاه رخـت ملـک بهـاری بگرفـت　　هـر یـک ز میانـه پیشـکاری **بگرفـت**
(دیوان: ۸۳)

آتـش **بوزیـد** و جامـهٔ شـوم بسـوخت　　وز جامـهٔ شـوم نیمـهٔ روم **بســوخت**
(دیوان: ۸۲)

ببرد (ص۲۲)، بشکست (ص۲۲)، بریخت (ص۲۲)، بدید (ص۲۵)

می با امر (امر مستمر)

آن تازه گلـم مـن کـه نبـــاشد خـارش　　بـا بلبـل خوشـگوی بـود غمخـوارش
بازی که سـر دشـت شـهان جـایش بـود　　در دام تـو افتـاد نکـو مـــی دارش

دو حرف اضافه قبل و بعد از متمم

به بیچارگـــان رحمـــت آوردمـی　　**بـر** افتـــادگان **بـر** ببخشودمـــی
(دیوان: ۱۶۸)

ای ترک پسر بـه حرمتـت ننـــگریا　　مـا را **بـه کنـار** خـویش **در** ننگـــریا
(دیوان: ۶۳)

کـار از لـب خشـک و دیـدهٔ تـر بگذشـت　　تیـر سـتمت **ز** جـان و دل **بـر** بگذشـت
(دیوان: ۸۰)

کاربرد ضمیر "او" برای غیر جاندار

هر جوی کـه از چهـره بـه نـاخن کنـدم　　از دیــده کنــون آب در **او** مــی بنــدم
(دیوان: ۱۲۸)

بـر آتـش عشـق تـو کبـاب اسـت دلـم　　چون گرم شود کباب از **او** خون بچکد
(دیوان: ۹۸)

کاربرد "یکی" برای نکره کردن واژه

قصـاب **یکــی** دنبـه بـر آورد ز پوسـت　　در دست گرفت و گفت وه وه چه نکوست
(دیوان: ۶۲)

"نه" در نقش قید نفی

در دایـره ای کـه آمـد و رفـتن ماسـت　　آن را **نــه** بـدایت **نــه** نهایـت پیداسـت
(دیوان: ۱۶)

مــائیم در ایــن گنبــد ناپختــه ی خــام　　**نــه** کـافر مطلـق **نــه** مسـلمان تمـام
(دیوان: ۱۲۶)

"به" تفضیلی

معشـوقه لطیـف و چسـت و بـازاری **بـه**　　عاشـق همـه بـا نالــــه و بـا زاری **بـه**
گفتـا کـه دلـت ببـــــــرده ام بـاز ببـر　　گفتم کـه تـو بـرده ای تـو بـاز آری **بـه**
(دیوان: ۱۴۷)

الف ندا

الف ندا در ۱۱ بیت آمده است:

خورشید **رخا** ز رشـک رویـت هـر مـه　　چون مـن ز غمـت مـاه بـه مـوئی بجهـد
(دیوان: ۱۰۷)

جانا نه هر آنکس که دلـی خـوش دارد　　حــــال دل بیــــدلان مشــــوش دارد
(دیوان، ص ۹۲)

جا به جایی ضمیر

۳۵ مورد جا به جایی ضمیر در دیوان است :

بگـــری مگـر**ت** روشـنئی پـیش آیـد　　کـز گریـهٔ شـمع روشنـــــــائی خیـزد (دیوان: ۹۶)

شـاها فلکـت اسـب سـعادت زیـن کـرد　　وز جملـهٔ خســروان تــو را تحســین کرد(دیوان: ۹۵)

تبعیت صفت از موصوف جمع

اینجـا ره **رنـــدان سراندازانســـت**　　جانبازانـــــــد تـــا نبـــازی نـــائی (دیوان: ۵۳)

۲-۲ : سطح ادبی

قالب ها

مهستی در سه قالب غزل، قطعه و رباعی شعر سروده است؛ اما ۳۳۸ بیـت ربـاعی دارد (یعنی ۸۱ درصد ابیات).

مهارت این شاعر در سرودن رباعی بـوده اسـت، خاصـه اینکـه رباعیـات او اغلـب بـه مضامین تغزلی اختصاص دارد و او نخستین کسی است که شهرآشوب سرایی را در حـوزهٔ رباعی بنیان نهاد.

بدیع معنوی

در دیوان مهستی۱۰۳ مورد صنعت بدیعی یافـت شـده اسـت. ۸۱ درصـد اشـعار او در قالـب رباعی است و چهار مصراع، چندان به شاعـر مجـال هنرنمـایی در حـوزهٔ بدیـع را نمی‌دهد؛ در واقع این آمار برای اشعار مهستی که عموماً رباعی سراست، نسبت بـه شـاعری غزل سرا یا قصیده سرا، از ارزش و اهمیتی بالاتر بر خوردار است و قوی بودن شعر او را در حیطه بدیع نشان می دهد. از میان صنایع بدیع مهارت شاعر در به کارگیری صنعت تناسـب و تضاد بیشتر است:

لالـه چـو پریـر آتـش شـور انگیخـت　　دی نـرگس آب شـرم از دیـده بریخـت
امـروز بنفشـه عطـر بـا خـاک آمیخـت　　فـردا سـحری بـاد سـمن خواهـد بیخـت
(دیوان: ۳۹)

شاعر حسن تعلیل های زیبایی دارد مثل این شهرآشوب درباره دلبر رختشوی کـه در بیت دوم حسن تعلیل دارد.

بـــا ابرهمیشـــه درعتـــابش بیـــنم　　جوینـــده تـــاب آفتـــابش بینـــم
گـر مردمـک دیـده مـن نیسـت، چـرا؟　　هرگـــه کـــه طلـــب کـــنم، در
(دیوان: ۵۹)

نیز از مثل‌های عامیانه بهره برده است:

دی خـوش پسـری بدیـدم انـدر زوزن　　گـــر لاف زنـــی ز خـــوبروئی زو زن
او بـر دل مـن رحـم نکـرد و زن کـرد　　خـــود دود دل مـــنش ســـتاند زو زن
(دیوان: ۶۳)

شاعر با آوردن زوزن (نام جغرافیایی) و زو زن (از او [لاف] زن) بازی‌های لفظـی به کار برده است.

ایهام در جای جای رباعی دیده می شود، از جمله در رباعی زیـر بـه نقـل از *مونس الاحرار*، کلمهٔ جان در برابر انس نوعی ایهام تضاد یا تناسب دارد:

دی خـوش پسـری بدیـدم از سَـرّاجان　　جـان را سَـــر از تـر بایسـته و شایسـته
از دســتِ غمـش همیشـه در ضـرّا اِنـس　　جـان سـرّا در همیشـه رخـش عشـقِ در
(دیوان: ۶۳)

در بیت اول، سرّاجان (زین فروشان) و (سر را جان) (جان برای سر) جنـاس مرکّـب ساخته اند؛ در بیت دوم، ضرّا و سرّا، مقتبس است از عبارت قرآنی(اِنس) آدمیان(از دست غم او همیشه) و معنی آن چنین است: ضَرّاء و سَرّاء (اعراف/ ۷) در اندوهند و جان پریان از عشق او در شادی. (همچنین، ضرّا و سرّا و انـس و جـان تضـاد دارنـد و در جـان ایهـام

هست. بیت اشاره دارد به عشق پریان به آدمیان که باوری کهن است. در ضبط این رباعی، در متن چاپی مونس الاحرار به جای اِنس اشتباهاً نُس آمده است (مشرف، ۱۳۸۴: ۸۷).

بیان

در رباعیات مهستی ۴۸۳ مورد ارکان علم بیان یافت شده است که بسامد آن در کل ابیات برابر است با ۱۱۵ درصد؛ یعنی به طور متوسط موازین علم بیان در تمام ابیات رعایت شده است و این آمار بیانگر این است که اشعار مهستی از لحاظ بیان تا حدودی قوی است:

تشبیه تفضیل با شیوه‌های گوناگون:

مؤذن پسری تازه‌تر از لاله مرو — رنگ رخش آب برده از خون تذرو
آوازه قامت خوشش چون برخاست — در حال به باغ در نماز آمد سرو

(دیوان: ۶۳)

تشبیه خطش به مشک می کردم عقل — گفتا غلطی مشک غلام خط اوست

(دیوان: ۳۶)

نیز وجود تصاویر مرکب دلالت بر برجستگی شاعر است:

آن کودک نعلبند داس اندردست — چون نعل براسب بست از پای نشست
زین نادره تر که دید درعالم پست — بدری به سم اسب هلالی بربست

(دیوان: ۴۰)

البته بسامد انواع کنایه آنهم کنایه از فعل یا جمله بیش از دیگر صور خیال است:

حمامی را بگو گرت هست صواب — امشب تو بخسب و تون گرمابه متاب
تا من به سحرگهان بیایم به شتاب — از دل کنمش آتش و از دیده پر آب

(دیوان:۳۳)

سطح فکری

الف) شهر آشوب‌ها

شهرآشوب گونه ای از شعر پارسی است که در آن از شهرها و حرفه‌های مختلف و انسان‌هایی که در زمینه‌های گوناگون به کار مشغولند سخن به میان آورده می‌شود. مهستی را باید نخستین شاعر شهرآشوب سرا و در واقع بنیان گذار شهرآشوب در ادبیات فارسی شمرد. در مورد شهرآشوب‌های مهستی باید گفت که او به عنوان یک زن از زیبائی و عشق جاودانهٔ خود مایه گذاشته، کار را بالاترین و والاترین شرافت آدمی شمرده و کار و انسان و عشق را ستوده است. او دربارهٔ دلبران بزار، پاره‌دوز، پتک‌زن، تخم‌مرغ‌باز، تیرانداز، جولاهه(بافنده)، حمّامی، خاک‌بیز، درزی (خیّاط)، قصاب، صحّاف، فصّاد، میوه فروش، نجّار، کلاه‌دوز، نعلبند، خبّاز، درزن‌گیر (سوزن‌ساز)، روّاس (کلّه‌پز)، سرّاج (زین‌ساز)، رگ‌زن(حجامت‌کننده، خون‌گیر)، قصّار (جامه‌شوی)، کبوترباز، کفش‌گر، محتسب و مؤذّن شعر دارد (محرابی،۱۳۸۲: ۳۷).

سهمی که مرا دلبر خبّاز دهد — نه از سر کینه کز سر ناز دهد
در چنگ غمش بمانده‌ام همچو خمیر — ترسم که به دست آتشم باز دهد

(دیوان: ۴۹)

مهستی در شهرآشوب‌های خود مرزهای دینی، طبقاتی و قومی را به‌دور می‌افکند و انسان و کار شرافت‌مندانهٔ انسانی را مورد ستایش قرار می‌دهد و به‌عنوان ستایشگر راستین زندگی قد علم می‌کند (مشرف، ۱۷).

ب) قلندریات

در بتکده پیش بت مناجات خوش است — با ساغر یک منی مناجات خوش است
تسبیح مصلای ریائی خوش نیست — زنار نیاز در خرابات خوش است

(دیوان،ص ۳۸)

ج) عارفانه‌ها

در عالم عشق تـا دلـم سلطـــان گشـت　　آزاد ز کفر و فارغ از ایمـــــان گشـت
اندر ره خود، مشکل خـود، خـود دیـدم　　از خود چو برون شدم رهم آسان گشت
(دیوان: ۳۴)

د) خیامانه‌ها

شعر مهستی بیان عشق و شیدایی، شوخ‌طبعی و رعنایی، صداقت و زیبایی است. شـعر او سرشار از نشاط و شادی است و در آن تصویر حزن‌آور و غم‌آلود زندگی بسـیار انـدک است، که این خود جان زیبایی شعر اوست (محرابی،۱۳۸۲: ۶۵). مهستی مانند خیام و حافظ لذایذ جسمانی را جایز و مطلوب می‌شمارد. در شعر او بـه‌کـرات لطـف و طـراوت طبیعـت مورد ستایش قرار گرفته است.

در وقت بهار جـز لـب جـوی مجـــوی　　جز وصف رخ یار سمن روی مگـــوی
جـز بـاده گلرنـگ بـه شبگـــیر مگیـر　　جز زلـف بتـان عنبـرین بـوی مبـــوی
(دیوان: ۷۰)

مهستی عشق شورانگیز با تاج الـدین احمـد پسـر خطیـب گنجـه دارد. یکـی از خـدمات بزرگ مهستی تشویق میراحمد به بریدن از دکان داری و پیوستن به شادباشی خرد ورزانه است.

زلف و رخ خود به هم برابر کـــــردی　　امـــروز خرابـــات منـــورکـــــــردی
شاد آمدی ای خسـرو خوبـان جهـــان　　ای آنکه شرف برخـور و خـاور کـردی
(دیوان: ۶۹)

او به عنوان یک زن هنرمند و موسیقی‌شـناس و یـک انـدیش‌ورز بـا شـیدایی وصـف ناپذیری معشوق را به جانب خود می‌خواند که زندگی یک دم است و جز آن هیچ نیست.

برخیـــز و بیـــا کـــه حجـــره پرداختـــه‌ام　　وز بهـــرتو پـــرده‌ای خـــوش انداختـــه‌ام
بـــامن بـــه کبـــابی و شرابـــی در ســـاز　　کـــاین هـــردو ز دیـــده و ز دل ســـاخته‌ام
(دیوان: ۵۸)

مهستی اندرز می‌دهد که از طبیعت و زیبایی‌های آن تا دیر نشده لذت ببر. چهان را خاک می‌داند و از مطرب آواز می‌خواهد و از ساقی باده :

در سنگ اگر شوی چو پار ای ساقی　　بر آب اجل کنی گذار، ای ساقی
خاک است جهان، صوت برآر، ای مطرب　　باد است زمان، باده بیار، ای ساقی
(دیوان: ۶۹)

مهستی در برابر تقدس خشک، رهبانیت و ریاضت‌کشی مذهبی لذت و شادمانی این جهانی را قرار می‌دهد. او ستایشگر عشق و زندگی است:

لعل تو مکیدن آرزو می‌کردم　　می با توکشیدن آرزو می‌کردم
در مستی و در جنون و در هشیاری　　چنگ تو شنیدن آرزو می‌کردم
(دیوان: ۵۷)

او زندگی را پوچ می‌شمارد:

نسرین تو زد پریر بر من آذر　　دی باد زِ سنبلت مرا داد خبر
امروز در آبم از تو چون نیلوفر　　فردا ز گل تو خاک ریزم بر سر
(دیوان: ۵)

نیز سفارش می کند که حسرت گذشته را نباید خورد و باید دم را غنیمت شمرد.

بگذشت پریر باد بر لاله و ورد　　دی خاک چمن سنبل تر بار آورد
امروز خورآب زندگانی، زیراک　　فردا همی آتش زغمش خواهی خورد
(دیوان: ۴۸)

مهستی با دیدی الحادی، به انسان‌ها اندرز می‌دهد که بود و نبود دنیا را فرو گذارند؛ نبودها را بود و بودها را نبود بیانگارند، زندگی را آسان گیرند و خوش بزیند (مشرف: ۱۷).

چون نیست ز هرچه هست جز باد به‌دست　　چون نیست ز هرچه نیست نقصان و شکست
پندار که هرچه هست، در عالم نیست　　وانگار که هرچه نیست، در عالم هست
(دیوان: ۳۳)

هـ) مبارزه با خرقه سالوس زاهدان

مهستی با زهد، رهبانیت و ریاکاری مذهبی سر ناسازگاری دارد. او بخوبی شخصیت دوگانهٔ اربابان دین را می‌شناسد:

یک دست به مصحفیم و یک دست به جام　　گه نزد حلالیم وگهی نزد حرام
مائیم در این گنبد ناپختهٔ خام　　نه کافرمطلق نه مسلمان تمام
(دیوان: ۵۹)

و) ستایش کار و شرف و نجابت انسانی

مهستی در شهرآشوب‌های خود مرزهای طبقاتی و قومی به دور می‌افکند و انسان و کار شرافتمندانهٔ انسانی را مورد ستایش قرار می‌دهد.

آن کودک نعل‌بند داس اندردست　　چون نعل براسب بست از پای نشست
زین نادره‌تر که دید در عالم پست　　بدری به سم اسب هلالی بربست
(دیوان: ۴۰)

ز) حسرت ایام گذشته وصال

شب‌ها که بناز با تو خفتم همه رفت　　دُرها که به نوک مژه سفتم همه رفت
آرام دل و مونس جانم بودی　　رفتی و هر آنچه با تو گفتم همه رفت
(دیوان،ص ۳۷)

ح) وقار، غرور و بلند همتی در برابر میراحمد

تن با تو بخواری ای صنم در ندهم　　با آنکه ز تو به است هم در ندهم
یک‌باره سر زلف به خم در ندهم　　در آب بخسبم خوش و نم در ندهم
(دیوان:۶۰)

ط) شکایت از جور شاه

مهستی دوبار به دستور شاه زندانی می‌شود:

شاهان چو به روز بزم ساغر گیرند　　بر یاد سماع و چنگ و چاکر گیرند

دست چو منی که پای بند طرب است　　در خام نگیرند که در زر گیرند

(دیوان: ۴۴)

باستانی پاریزی، تاریخ‌نگار و طنزپرداز نامدار معاصر، ضمن نقل این شعر می‌نویسد: کُنده چوب قطور و سنگینی است که پای زندانی را به آن می‌بستند و قفل می‌کردند (به نقل از: علوی مقدم، ۱۳۷۷: ۸۹).

ی) احساسات زنانه

مهستی با به کار بردن تشبیه مضمر تفضیل، نافه‌گشایی باد سحری را منوط به غالیه‌سایی گیسوان معشوق می‌داند. دست معشوق را برگردن خود می‌خواهد و بر این باور است که چنین عشقی ایمان صدساله زاهد را بر باد می‌دهد.

تا سنبل توغالیه سایی نکند　　باد سحری نافه گشایی نکند

گر زاهد صد ساله ببیند دستت　　درگردن من که پارسایی نکند

(دیوان:۴۵)

رباعی بالا از یک طرف سستی جزم‌های مذهبی در سرکوب احساسات طبیعی انسانی را به نمایش می‌گذارد و از طرف دیگر روی به سمت اثبات احساس آدمی دارد. دویست سال بعد حافظ شکست ایمان را در برابر عشق زمینی، ضمن کاربرد کنایه‌ای زیبا جشن می‌گیرد (مشرف: ۱۴).

ک) توصیف زنانه از پسرکی اذان گو

مؤذن پسری تازه تر از لالهٔ مرو　　رنگ رخش آب برده از خون تذرو

آوازه قامت خوشش چون برخاست　　درحال بباغ درنماز آمد سرو

(دیوان: ۶۳)

ل) مبارزه علیه خانه‌نشینی زن و تشویق به زندگی اجتماعی

ما را به دم تیر نگه نتوان داشت　　در حجرهٔ دل‌گیر نگه نتوان داشت

آن را که سر زلف چو زنجیر بود　　در خانه به زنجیر نگه نتوان داشت

(دیوان: ۳۵)

نتیجه گیری

با توجه به سبک سلجوقی اشعار مهستی گنجوی، نتایج زیر حاصل شد:

- از نظر سطح آوایی باید گفت در اشعار مهستی غالبا بحر هزج دیده می‌شود. ۶۰ درصد آنها مردّف است و ۶۳ درصد ردیف‌ها، فعل هستند. ۵۲ درصد قافیه‌ها از نوع اسم هستند و در قافیه "صامت+ مصوت بلند" بیشتر آمده است.

- هر چند که واژگان فارسی کهن نظیر کلک، مهرگان، زال، آزرم، آهیخت، پریر، پار، آدینه، خوش‌گوار، تنک، و خام در اشعار مهستی کاربرد دارد، ولی واژگان عربی ابیات او را نمی‌توان نادیده گرفت. مضافاً اینکه واژگان مشاغل مختلف، واژگان عرفانی، واژگان عامیانه و مذهبی قابل توجهی در آثار او وجود دارد. و نیز حروف (در، از ، که) از سایر حروف بیشتر است. ۹۵ درصد حروف، ساده و بقیه مرکب هستند.

- از نظر سطح نحوی بسامد افعال ساده نسبت به افعال پیشوندی و مرکب بالاتر است و این نکته خود نشان‌دهندهٔ روانی کلام مهستی و دوری از مغلق‌گویی است؛ نیز افعال کهن همچون زاد در معنای لازم، یا پیشوندی، تلفظ‌های کهن، مثل قافیه کردن خوش با آتش و کَش، فعل‌های ناقص معنایی در معنای فعل تام، پیشواژک‌های کهن، امر مؤکد با می، حرف اضافه مضاعف دلالت بر کهنگی اثر دارد.

- اشعار مهستی از لحاظ بیان تا حدودی حائز اهمیت است. تشبیه تفضیل با شیوه‌های گوناگون، نیز وجود تصاویر مرکب و بسامد بالای انواع کنایه دلالت بر برجستگی شاعر است.

- در رباعیات مهستی بسامد مربوط به معشوق، غم فراق و موضوعات تغزلی در مرتبه نخست و اندیشه خیامی و شهر آشوب ها در مرتبه دوم است. نشانهٔ دیگر گرایش به سبک عراقی، ارج نهادن به مقام معشوق و خاکساری و عجز عاشق در مقابل اوست. اغلب اشعار او از عشق جان‌سوز و فراق معشوق و طلب وصال او تأثیر پذیرفته است. مهستی در احساسات خویش شاعری غم گراست و در تفکر، شاعری شادی گرا و خوش باش چون خیام است.

کتابنامه

۱. احمدی گیوی، حسن. (۱۳۸۴). *دستور زبان فارسی فعل*. تهران: نشر قطره.

۲. نصیری، محمدرضا. (۱۳۸۴). *اثر آفرینان* (ج۵) تهران: انجمن مفاخر فرهنگی.

۳. استوارغلام دانائی. (۱۳۸۲). *مهستی گنجوی: خردورزی طغیان‌گر*. وبگاه روزنه.

۴. انوری، حسن و احمدی گیوی، حسن. (۱۳۸۴). *دستور زبان فارسی*. تهران: انتشارات فاطمی .

۵. باقری، مهری. (۱۳۷۳). *تاریخ زبان فارسی*. تهران: نشر قطره،

۶. بهار، محمد تقی. (۱۳۸۴). *سبک شناسی* (چاپ هشتم). تهران: امیر کبیر.

۷. جاجرمی، محمد بن بدر. (۱۳۵۰). *مونس الاحرار فی دقایق الاشعار* . (ج۲). (به اهتمام میرصالح طبیبی). تهران: انجمن آثار ملی.

۸. جمال زاده، سید علی. (۱۳۴۱). دیوان مهستی گنجوی. *ماهنامه ارمغان*، ۵، ۲۷۳-۲۸۴.

۹. خطیب رهبر، خلیل. (۱۳۶۷). *حروف اضافه و ربط*. تهران: سعدی .

۱۰. خلیل شروانی، جمال. (۱۳۷۵). *نزهه المجالس* (چاپ دوم) (تصحیح محمدامین ریاحی). تهران: انتشارات زوار.

۱۱. خیام پور، علی. (۱۳۳۸). دستور زبان فارسی(چاپ سوّم.). تبریز: انتشارات کتاب فروشی چهر.

۱۲. دولتشاه سمرقندی. (۱۳۳۸). *تذکرة الشعرا*. (به همت محمد رمضانی). تهران: چاپ پیک ایران.

۱۳. دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۳). *لغت نامه*. تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.

۱۴. سهیلی خوانساری، احمد .(۱۳۷۱). *رباعیات حکیم مهستی دبیر*. تهران: نشر ایران.

۱۵. شروانی، خلیل. (۱۳۶۶). *نزهة المجالس*. (تصحیح محمدامین ریاحی). تهران: انتشارات زوار.

۱۶. شمیسا، سیروس. (۱۳۷۴). *سبک شناسی شعر*. تهران: فردوس.

۱۷. علوی مقدم، مهیار. (۱۳۷۷). *نظریه های نقد ادبی معاصر*. تهران: انتشارات سمت.

۱۸. قیصری، ابراهیم. (۱۳۸۶). مهستی، بزرگ بانوی رباعی، *کتاب ماه: ادبیات و فلسفه*. ۷۴، ۹۲ـ۹۵.

۱۹. گلچین معانی، احمد. (۱۳۴۶). *شهرآشوب در شعر فارسی*. تهران: انتشارات امیرکبیر.

۲۰. محجوب، محمد جعفر. (۱۳۴۵). *سبک خراسانی در شعر فارسی*. تهران: فردوسی.

۲۱. محرابی، معین الدین. (۱۳۸۲). *مهستی گنجه ای بزرگترین شاعر رباعی سرا* . تهران: انتشارات توس.

۲۲. مستوفی، حمدالله. (۱۳۶۴). *تاریخ گزیده*. (به اهتمام عبدالحسین نوایی). تهران: تهران: انتشارات امیر کبیر.

۲۳. مشرف، مریم. (۱۳۸۴). مهستی شناسی. *نامه فرهنگستان*، ۲۵، ۸۵-۱۰۱.

۲۴. مشیر سلیمی، علی اکبر. (۱۳۳۵). *زنان سخنور*. تهران: شرکت سهامی چاپ و انتشارات کتب ایران.

۲۵. مهستی. (۱۳۳۶). *دیوان*. (به کوشش شهاب. طاهری). تهران: ابن سینا.

۲۶. ناتل خانلری، پرویز. (۱۳۷۲). *دستورتاریخی زبان فارسی*. (به کوشش عفّت مستشار نیا). تهران: انتشارات توس.

۲۷. نورزاد، فریدون. (۱۳۷۹). *مهستی نامه*. تهران: نشر دنیای نو.